

## حرفِ آخرِ شعر یداله رویائی

بخشی از غرض و غایت (فینالیته)ی اشیا و چیزها نهفته در نامی است که به آنها داده‌ایم، نامی که ما به اشیا می‌دهیم معادلک سهم کمی در غرض و غایت آنها دارند یعنی کلمه به خودی خود همیشه کمی از شیء و چیزی را که نمایندگی می‌کند، می‌رساند، مگر وقتی که جایگاه و مقری در رابطه با نامهای دیگر در متن پیدا می‌کند. این نامها را کی به آنها داده است؟ و کی؟ چرا برخی از آنها جسم بزرگتری از برخی دیگر دارند؟ فیزیک کلمه نگاه من را، و صدای آن گوش من را، در جریان جمله، اداره می‌کند. نامهای پا و سر و غم فاصله کمتری با آنچه را که نمایندگی می‌کنند در سطر و بیرون از سطر جا می‌گذارند، تا نامهایی مثل جمجمه و حنجره و اضطراب، مثلاً.

فاصله‌های فیزیکی‌ای که این کلمه‌ها در سطر می‌گذارند، تلفظ آنها را در زبان من، و حضور صوتی آنها را در موسیقی جمله‌ها، مؤثر و متأثر می‌کند. از آنجا که نمی‌توانیم از ساختمان ریتم در قطعه غافل بمانیم پس باید فیزیک کلمه را، این حجم‌های کوچک بصری و صوتی (تلفظ) را در جایی بنشانیم که از غایت و غرض خود دور نمانند. و هم اینکه ما غایت و غرض تازه و جدیدی به آنها داده باشیم. می‌خواهم بگویم که دریافت معنای نهایی لغت‌ها و کشف فینالیته‌ای که آنها در کاربرد زبان (لانگاز)، در متن، پیدا می‌کنند بسته به مقر و جایگاه ناشناخته آنهاست. خوانش حجمی کشف همین ناشناخته است که معمولاً ناگفته می‌ماند. یعنی ما با نویسش حجمی به آخر حرف می‌رسیم ولی به حرفِ آخر نمی‌رسیم.

و حرفِ آخرِ مطلقِ حرفِ است. که مقر و جایگاه ندارد. مطلق‌ها جایگاه ندارند. تواناترین ما جز به آستانه و درگاه آن راه پیدا نمی‌کند. ناتوانی ما در کشفِ حرف، آخرِ حرف، مربوط به ضعف و ناتوانی زبان نیست، مربوط به جهل ما از جای کلمه است. که ما را به آخرِ حرف، و نه حرفِ آخر، نزدیک نمی‌کند. این جهل از دو سو می‌رود و هر دو سو را دور از غرض و غایتِ خود می‌کند. آن مترجم دعای کمیل به زبان انگلیسی، به دو زبان خیانت می‌کند. طبیعتِ آن یکی (عربی) در طبیعتِ این یکی (انگلیسی) نیست. و چون هیچکدام از این دو زبانِ مادری‌اش نیست پس به سه زبان خیانت می‌کند. و در مشغله‌ای که این سه زبان در مترجم دعای کمیل پیدا می‌کنند، متن نه تنها چیزی برای گفتن ندارد، بلکه برای نگفتن هم چیزی ندارد. و ناگفتنی‌ها در آنند که بدانیم جسم فیزیکی لغت، یعنی همان حجم کوچک نگاهی را و همان فاصله صدائی را به اندازه تلفظ لغات که حجم کوچکی است در گوش (حجم صوتی) در کجای سطر بنشانیم تا سهمی داشته باشند در آن اسپاسمان بزرگتری که استعاره ما می‌آفریند، (و یا استعاره ما را می‌آفریند)، در رفتاری که ما اینگونه با متن می‌کنیم کلمه‌ها آن سهم کوچکی را که گفتیم (بعنوان نامی بر چیزی) برای گفتن دارند، در همان فاصله فیزیکی، در متن جا می‌گذارند. به نفع آن سهم بزرگتری که در فاصله‌های ذهنی ایجاد می‌کنند و در آن، مطلقِ ناگفتنی مسلط بر گفتن است، بر گفتنِ چیزی که در آن فاصله صوتی (تلفظ کلمه) جا مانده است. شناختن جای ناشناخته لغات دریافت همان ناگفتنی است، که سهم خواننده است، و کوششی است که معمولاً تا آستانه دورتر نمی‌رود. بر این مبحث، حرف بکت شاید عصاره‌ای باشد که:

«آنچه می‌خواهیم بگوئیم به همین دلیل ساده ناگفته می‌ماند که ناگفتنی است.»